

Readings for Good Friday

FIRST READING Isaiah 52: 13 – 53: 12

See, my servant shall prosper; he shall be exalted and lifted up, and shall be very high. Just as there were many who were astonished at him —so marred was his appearance, beyond human semblance, and his form beyond that of mortals— so he shall startle many nations; kings shall shut their mouths because of him; for that which had not been told them they shall see, and that which they had not heard they shall contemplate. Who has believed what we have heard? And to whom has the arm of the Lord been revealed? For he grew up before him like a young plant, and like a root out of dry ground; he had no form or majesty that we should look at him, nothing in his appearance that we should desire him. He was despised and rejected by others; a man of suffering and acquainted with infirmity; and as one from whom others hide their faces he was despised, and we held him of no account. Surely he has borne our infirmities and carried our diseases; yet we accounted him stricken, struck down by God, and afflicted. But he was wounded for our transgressions, crushed for our iniquities; upon him was the punishment that made us whole, and by his bruises we are healed. All we like sheep have gone astray; we have all turned to our own way, and the Lord has laid on him the iniquity of us all. He was oppressed, and he was afflicted, yet he did not open his mouth; like a lamb that is led to the slaughter, and like a sheep that before its shearers is silent, so he did not open his mouth. By a perversion of justice he was taken away. Who could have imagined his future? For he was cut off from the land of the living, stricken for the transgression of my people. They made his grave with the wicked and his tomb with the rich, although he had done no violence, and there was no deceit in his mouth. Yet it was the will of the Lord to crush him with pain. When you make his life an offering for sin, he shall see his offspring, and shall prolong his days; through him the will of the Lord shall prosper. Out of his anguish he shall see light; he shall find satisfaction through his knowledge. The righteous one, my servant, shall make many righteous, and he shall bear their iniquities. Therefore I will allot him a portion with the great, and he shall divide the spoil with the strong; because he poured out himself to death, and was numbered with the transgressors; yet he bore the sin of many, and made intercession for the transgressors.

Second Reading: Hebrews 10.16-25

'This is the covenant that I will make with them after those days, says the Lord: I will put my laws in their hearts, and I will write them on their minds', he also adds, 'I will remember their sins and their lawless deeds no more.' Where there is forgiveness of these, there is no longer any offering for sin. Therefore, my friends, since we have confidence to enter the sanctuary by the blood of Jesus, by the new and living way that he opened for us through the curtain (that is, through his flesh), and since we have a great priest over the house of God, let us approach with a true heart in full assurance of faith, with our hearts sprinkled clean from an evil conscience and our bodies washed with pure water. Let us hold fast to the confession of our hope without wavering, for he who has promised is faithful. And let us consider how to provoke one another to love and good deeds, not neglecting to meet together, as is the habit of some, but encouraging one another, and all the more as you see the Day approaching.

کتاب اشعیا ۵۲

خداوند می‌فرماید: "خدمتگزار من در کار خود کامیاب و بسیار سرافراز خواهد شد. بسیاری از مردم با دیدن او متحیر می‌شوند، زیرا صورت او بقدری عوض شده که دیگر شکل انسان ندارد. او خون خود را بر قومهای بسیار خواهد پاشید و آنها را از گناه پاک خواهد ساخت. پادشاهان جهان در حضور او دهان خود را خواهند بست، زیرا چیزهایی را خواهند دید که کسی برای آنها تعریف نکرده و چیزهایی را خواهند فهمید که از کسی نشنیده بودند." ما چه کم هستند کسانی که این حقیقت را باور می‌کنند! چه کم‌اند کسانی که خداوند این حقیقت را به آنان آشکار ساخته است! در نظر خدا او مانند درخت سبزی بود که در زمین خشک و شورزار روئیده و ریشه دوانده باشد؛ اما در نظر ما او زیبایی و جلوه‌ای نداشت که مشتاقش باشیم. ما او را خوار شمردیم و رد کردیم، اما او درد و غم را تحمل کرد. همه ما از او رو برگردانیدیم. او خوار شد و ما هیچ اهمیت ندادیم. این دردهای ما بود که او به جان گرفته بود، این رنجهای ما بود که او بر خود حمل می‌کرد؛ اما ما گمان کردیم این درد و رنج مجازاتی است که خدا بر او فرستاده است. برای گناهان ما بود که او مجروح شد و برای شرارت ما بود که او را زدند. او تنبیه شد تا ما سلامتی کامل داشته باشیم. از زخمهای او ما شفا یافتیم. ما همچون گوسفندانی که آواره شده باشند، گمراه شده بودیم؛ راه خدا را ترک کرده به راههای خود رفته بودیم. باوجود این، خداوند تقصیرها و گناهان همه ما را به حساب او گذاشت! یا او با بی‌رحمی رفتار کردند، اما او تحمل کرد و زبان به شکایت نگشود. او را مانند بره به کشتارگاه بردند؛ و او همچون گوسفندی که نزد پشم برنده‌اش بی‌زبان است، خاموش ایستاد و سخنی نگفت. به ناحق او را به مرگ محکوم کرده، کشتند و مردم نفهمیدند که او برای گناهان آنها بود که کشته می‌شد بلی، او بجای مردم مجازات شد. هنگامی که خواستند او را همراه خطاکاران دفن کنند، او را در قبر مردی ثروتمند گذاشتند؛ اما هیچ خطایی از او سر نزده بود و هیچ حرف نادرستی از دهانش بیرون نیامده بود. خداوند می‌فرماید: "این خواست من بود که او رنج بکشد و بمیرد. او جانش را قربانی کرد تا آموزش گناهان به ارمغان آورد، بنابراین صاحب فرزندان بی‌شمار خواهد شد. او زندگی را از سر خواهد گرفت و اراده بدست او اجرا خواهد شد. هنگامی که ببیند عذابی که کشیده چه ثمری به بار آورده، راضی و خشنود خواهد شد. خدمتگزار عادل من بار گناهان بسیاری از مردم را به دوش خواهد گرفت و من بخاطر او آنها را خواهم بخشید. به او مقامی بزرگ و قدرتی عظیم خواهم داد، زیرا او خود را فدا کرد، از خطاکاران محسوب شد، بار گناهان بسیاری را بر دوش گرفت و برای خطاکاران شفاعت کرد."

عبرانیان ۱۰

"اینست آن پیمان جدیدی که در آن روز با خاندان اسرائیل خواهم بست: احکام خود را در فکر ایشان خواهم نهاد و در دل ایشان خواهم نوشت، تا بی‌آنکه سخنی گفته باشم، بدانند از ایشان چه می‌خواهم، و از من اطاعت کنند." سپس اضافه کرده، می‌فرماید: "خطایای ایشان را خواهم بخشید و گناهانشان را دیگر بیاد نخواهم آورد." پس حال که گناهان ما بطور دائمی بخشیده و فراموش شده است، دیگر چه نیازی است که برای آموزش گناهان، بار دیگر قربانی تقدیم کنیم؟ بنابراین، ای برادران عزیز، اکنون می‌توانیم به سبب خون عیسی، مستقیم وارد مقدس‌ترین جایگاه شده، به حضور خدا برویم؛ زیرا زمانی که بدن مسیح بر روی صلیب پاره شد، در واقع پرده مقدس‌ترین جایگاه خانه خدا نیز پاره شد؛ و به این ترتیب او راهی تازه و حیات‌بخش برای ما گشود تا ما را بحضور مقدس خدا برساند. پس حال که اداره امور خاندان الهی، به عهده این کاهن بزرگ ماست، بیایید با دلی پاک، مستقیماً به حضور خدا برویم، و یقین کامل داشته باشیم که او ما را می‌پذیرد، زیرا خون مسیح بر ما پاشیده شده و ما را پاک ساخته؛ بدنهایمان نیز با آب پاک شسته شده است. اکنون می‌توانیم منتظر نجاتی باشیم که خدا وعده داده است، و می‌توانیم بدون هیچگونه تردیدی به همه بگوییم که نجات یافته‌ایم، زیرا خدا به همه وعده‌های خود عمل خواهد فرمود. حال، به پاس آن همه لطفی که خدا در حق ما کرده است، بیایید یکدیگر را به محبت کردن و به انجام اعمال نیک تشویق و ترغیب نماییم. و نیز چنانکه برخی را عادت است، از حضور در مجالس عبادت کلیسایی غافل نشوید،

پس از پایان دعا، عیسی با شاگردانش به یک باغ زیتون واقع در آنسوی دره "قدرون" رفت. یهودای خائن نیز آن محل را می‌شناخت، زیرا عیسی و شاگردانش بارها در آنجا گرد آمده بودند. پس یهودا به همراه سربازان و محافظین مخصوص خانه خدا که کاهنان اعظم و فریسیان در اختیارش گذاشته بودند، با اسلحه و مشعلها و چراغها وارد باغ شدند. عیسی با اینکه می‌دانست چه سرنوشتی در انتظار اوست، جلو رفت و از ایشان پرسید: "چه کسی را می‌خواهید؟" جواب دادند: "عیسای ناصری!" عیسی فرمود: "من خود هستم!" وقتی عیسی این را می‌گفت یهودا نیز آنجا ایستاده بود. به محض اینکه گفت من خود هستم، همه عقب عقب رفتند و بر زمین افتادند. عیسی باز از ایشان پرسید: "چه کسی را می‌خواهید؟" باز جواب دادند: "عیسای ناصری را." فرمود: "من که گفتم خود هستم. اگر مرا می‌خواهید، بگذارید اینها بروند." او این کار را کرد تا مطابق دعای آن شب خود عمل کرده باشد که فرمود: "تمام کسانی را که به من سپردی حفظ کردم بطوری که هیچیک از دست نرفت." در همین وقت، شمعون پطرس شمشیر خود را کشید و گوش راست "ملوک" خدمتکار کاهن اعظم را برید. عیسی به پطرس فرمود: "شمشیرت را غلاف کن. آیا جامی را که پدرم به من داده است، نباید بنوشم؟" آنگاه سربازان و فرماندهان و محافظین مخصوص، عیسی را گرفتند و دستهای او را بستند، و او را نخست نزد "حنا"، پدر زن "قیافا" که کاهن اعظم آن سال بود، بردند. قیافا همان است که به سران قوم یهود گفت: "بهتر است این یک نفر فدای همه شود." شمعون پطرس و یک شاگرد دیگر نیز دنبال عیسی رفتند. آن شاگرد با کاهن اعظم آشنا بود، پس توانست دنبال عیسی داخل خانه کاهن اعظم شود. ولی پطرس پشت در ماند، تا اینکه آن شاگرد دیگر آمد و با کنیزی که دربان آنجا بود، گفتگو کرد و پطرس را با خود به داخل خانه برد. آن کنیز از پطرس پرسید: "آیا تو از شاگردان عیسی هستی؟" جواب داد: "نه، نیستم." بیرون، هوا سرد بود. پس خدمتکاران و مأموران، آتشی درست کردند و دور آن جمع شدند. پطرس نیز به میان ایشان رفت تا خود را گرم کند. در داخل، کاهن اعظم، از عیسی درباره شاگردان و تعالیم او سؤالاتی کرد.

عیسی جواب داد: "همه می‌دانند که من چه تعلیمی می‌دهم. آشکارا در عبادتگاهها و خانه خدا موعظه کرده‌ام؛ تمام سران قوم سخنان مرا شنیده‌اند و به کسی مخفیانه چیزی نگفته‌ام. چرا این سؤال را از من می‌کنی؟ از کسانی پطرس که سخنانم را شنیده‌اند. عده‌ای از ایشان اینجا حاضرند و می‌دانند من چه گفته‌ام." وقتی این را گفت، یکی از سربازان که آنجا ایستاده بود، به عیسی سیلی زد و گفت: "به کاهن اعظم اینطور جواب می‌دهی؟" عیسی جواب داد: "اگر سخنی ناراست گفته‌ام، آن را ثابت کن. ولی اگر سختم راست است، چرا سیلی می‌زنی؟" سپس "حنا" عیسی را دست بسته، نزد "قیافا" فرستاد که او نیز کاهن اعظم بود.

در حالی که شمعون پطرس در کنار آتش ایستاده بود و خود را گرم می‌کرد، یک نفر دیگر از او پرسید: "تو از شاگردان او نیستی؟" جواب داد: "البته که نیستم." یکی از خدمتکاران کاهن اعظم که از خویشان کسی بود که پطرس گوش را بریده بود، گفت: "مگر من خودم تو را در باغ با عیسی ندیدم؟" باز پطرس حاشا کرد. همان لحظه خروس بانگ زد. نزدیک صبح، بازجویی از عیسی تمام شد. پس قیافا او را به کاخ فرماندار رومی فرستاد. یهودیان برای اینکه نجس نشوند، داخل کاخ نشدند، چون اگر داخل می‌شدند دیگر نمی‌توانستند در مراسم "عید پسخ" و مراسم قربانی شرکت کنند. پس فرماندار رومی که نامش "پیلاتوس" بود، بیرون آمد و پرسید: "اتهام این شخص چیست؟ از دست او چه شکایت دارید؟" جواب دادند: "اگر مجرم نبود، دستگیرش نمی‌کردیم." پیلاتوس گفت: "پس او را بر ببرد و مطابق قوانین مذهبی خودتان محاکمه کنید." گفتند: "ما می‌خواهیم او بر صلیب اعدام شود و لازم است که دستور این کار را شما بدهید." این مطابق پیشگویی خود عیسی بود که فرموده بود به چه ترتیبی باید بمیرد. پیلاتوس به داخل کاخ برگشت و دستور داد عیسی را نزد او بیاورند. آنگاه از او پرسید: "آیا تو پادشاه یهود هستی؟" عیسی پرسید: "منظورت از "پادشاه" آن است که شما رومی‌ها می‌گویید یا پادشاهی که یهودیان منتظر ظهورش هستند؟" پیلاتوس گفت: "مگر من یهودی هستم که این چیزها را از من می‌پرسی؟ قوم خودت و کاهنانشان تو را اینجا آورده‌اند. چه کرده‌ای؟" عیسی فرمود: "من یک پادشاه دنیوی نیستم. اگر بودم، پیروانم می‌جنگیدند تا در چنگ سران قوم یهود گرفتار نشوم. پادشاهی من متعلق به این دنیا نیست." پیلاتوس پرسید: "بهر حال منظورت این است که تو پادشاهی؟" عیسی فرمود: "بلی، من برای همین منظور متولد شده‌ام، و آمده‌ام تا حقیقت را به دنیا بیاورم؛ و تمام کسانی که حقیقت را دوست دارند از من پیروی می‌کنند." پیلاتوس گفت: "حقیقت چیست؟" سپس بیرون رفت و به مردم گفت: "او هیچ جرمی مرتکب نشده است؛ ولی رسم اینست که در هر "عید پسخ" یک زندانی را برای شما آزاد کنم. اگر بخواهید، حاضرم "پادشاه یهود" را آزاد کنم." ولی مردم فریاد زدند: "نه، او را نمی‌خواهیم. باراباس را می‌خواهیم!" (باراباس راهزن بود). آنگاه به دستور پیلاتوس عیسی را شلاق زدند سربازان از خار تاجی ساختند و بر سر او گذاشتند و یک لباس بلند شاهانه ارغوانی رنگ به او پوشاندند؛ و او را مسخره کرده، می‌گفتند: "زنده باد پادشاه یهود!" و به او سیلی می‌زدند. پیلاتوس باز بیرون رفت و به یهودیان گفت: "اینک او را نزد شما می‌آورم؛ ولی بدانید که او بی‌تقصیر است." آنگاه عیسی با تاج خار و لباس بلند ارغوانی بیرون آمد. پیلاتوس به مردم گفت: "ببینید، این همان شخص است." به محض اینکه چشم کاهنان اعظم و محافظین مخصوص خانه خدا به عیسی افتاد، فریاد زدند: "اعدامش کن! بر صلیب اعدامش کن!" پیلاتوس گفت: "شما خودتان اعدامش کنید. چون به نظر من بی‌تقصیر است." جواب دادند: "مطابق شریعت ما باید کشته شود چون ادعا می‌کند که پسر خداست." وقتی پیلاتوس این را شنید بیشتر وحشت کرد. پس دوباره عیسی را به کاخ خود برد و از او پرسید: "تو اهل کجایی؟" ولی عیسی به او جواب نداد. پیلاتوس گفت: "چرا جواب نمی‌دهی؟ مگر نمی‌دانی من قدرت آن را دارم که تو را آزاد کنم یا اعدام نمایم؟" عیسی فرمود: "اگر خدا این قدرت را به تو نمی‌داد، با من هیچ کاری نمی‌توانستی بکنی. ولی گناه کسانی که مرا پیش تو آوردند، سنگینتر از گناه توست." پیلاتوس خیلی تلاش کرد تا عیسی را آزاد سازد، ولی سران یهود به او گفتند: "این شخص یاغی است، چون ادعای پادشاهی می‌کند. پس اگر آزاد کنی، معلوم می‌شود مطیع امپراتور نیستی." با شنیدن این سخن، پیلاتوس عیسی را بیرون آورد و در محل سنگفرش، بر مسند قضاوت نشست. ظهر نزدیک می‌شد و یک روز نیز بیشتر به عید پسخ نمانده بود. پیلاتوس به یهودیان گفت: "این هم پادشاهان! مردم فریاد زدند: "نابودش کن، نابودش کن! مصلوبش کن!"

پیلاتوس گفت: "می‌خواهید پادشاهان را اعدام کنم؟" کاهنان اعظم فریاد زدند: "غیر از امپراتور روم، پادشاه دیگری نداریم." پس پیلاتوس عیسی را در اختیار ایشان گذاشت تا اعدام شود. سربازان او را گرفته، بردند، و صلیب را بر دوش گذاشتند و از شهر بیرون بردند تا به محلی به نام "جمجمه" رسیدند که به زبان عبری آن را "جلجتا" می‌گویند. در آنجا او را با دو نفر دیگر مصلوب کردند یکی این طرف، یکی آن طرف و عیسی در وسط. پیلاتوس دستور داد در بالای صلیب او نوشته‌ای نصب کنند که روی آن نوشته شده بود: "عیسای ناصری، پادشاه یهود." بسیاری آن نوشته را که به زبان عبری، رومی و یونانی بود خواندند، چون جایی که عیسی را مصلوب کردند، نزدیک شهر بود. پس، سران کاهنان به پیلاتوس گفتند: "این نوشته را عوض کنید و بجای "پادشاه یهود" بنویسید." او گفت که من پادشاه یهود هستم. پیلاتوس جواب داد: "آنچه نوشته‌ام، نوشته‌ام و تغییر نخواهد کرد." وقتی سربازان عیسی را مصلوب کردند، لباسهای او را بین خود به چهار قسمت تقسیم نمودند؛ ولی وقتی به ردای او رسیدند، دیدند که یکپارچه بافته شده و درز ندارد. پس به یکدیگر گفتند: "حیف است این را پاره کنیم. بنابراین قرعه می‌اندازیم تا ببینیم به که می‌رسد." و این مطابق پیشگویی کتاب آسمانی بود که می‌فرماید: "لباسهایم را میان خود تقسیم کردند و بر ردای من قرعه انداختند." پس سربازان نیز چنین کردند. در پای صلیب، مریم مادر عیسی، خاله عیسی، مریم زن کلویا و مریم مجدلیه ایستاده بودند. وقتی عیسی مادر خود را در کنار شاگردی که دوستش می‌داشت، دید، به مادر خود گفت: "این پسر تو باشد." و به آن شاگرد نیز فرمود: "او مادر تو باشد." از آن روز به بعد، آن شاگرد مادر عیسی را به خانه خود برد. در آنجا یک کوزه شراب عیسی می‌دانست که دیگر همه چیز تمام شده است. پس برای اینکه مطابق پیشگویی کتاب آسمانی عمل کرده باشد، فرمود: "شنه‌ام." وقتی عیسی چشید، فرمود: "تمام شد!" و سر خود را پایین انداخت و جان ترشیده بود. پس اسفنجی در آن فرو کردند و بر سر نی گذاشتند و جلو دهان او بردند.

سپرد. سران قوم یهود نمی‌خواستند جسدها روز بعد که شبیه و روز اول عید بود، بالای دار بمانند. بنابراین، از پیلاتوس خواهش کردند که دستور بدهد ساق پایهای ولی پس سربازان آمدند و ساق پایهای آن دو نفر را که با عیسی اعدام شده بودند، شکستند. ایشان را بشکنند تا زودتر بمیرند و جسدشان را از بالای دار پایین بیاورند. با این همه، یکی از سربازان نیزه خود را به پهلوی عیسی فرو کرد که خون و آب بیرون وقتی به عیسی رسیدند، دیدند که مرده است. پس ساقهای او را شکستند. کاری که سربازان کردند، (کسی که این وقایع را دید، آنها را عیناً نوشت تا شما نیز ایمان آورید. شهادت او راست است و او می‌داند که حقیقت را می‌گوید). آمد. ساعتی و همچنین "به او نیزه زدند و به تماشای او پرداختند." مطابق پیشگویی کتاب آسمانی بود که می‌فرماید: "هیچ یک از استخوانهای او شکسته نخواهد شد." بعد، یکی از بزرگان یهود، به نام یوسف که اهل "رامه" بود و از ترس سران قوم، مخفیانه شاگرد عیسی شده بود، با بی‌باکی به حضور پیلاتوس رفت و اجازه نیقودیموس هم که یک شب نزد خواست تا جسد عیسی را از بالای صلیب پایین بیاورد و بخاک بسپارد. پیلاتوس به او اجازه داد و او نیز جسد را پایین آورد و برد. ایشان با هم، مطابق رسم یهود، جسد عیسی را در پارچه عیسی آمده بود، سی کیلو مواد خوشبو که از مر و چوب عود درست شده بود برای مراسم تدفین آورد. در نزدیکی محل اعدام، باغ کوچکی بود و قبری تازه که تا آن زمان کسی در آن دفن نشده بود. پس چون شبیه در کتانی که با مواد خوشبو معطر شده بود پیچیدند. پیش بود و قبر نزدیک، جسد عیسی را همانجا دفن کردند.